

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثی که داشتیم نهایتاً رسید به روایت داود بن الحصین دیروز، عرض کردیم از این روایت آیا چیزی می شود استفاده کرد برای گستره شناسی حکم قضایی یا نه؟ نهایت رسیدیم که از این روایت نمی شود چیزی استفاده کرد. ببینید روایت را دیروز با هم آخر درس البتّه با کمی سرعت خواندیم. این روایت یک تگّه ای از همان روایت ابن حنظله است که اگر اختلاف دارید و حکم انتخاب کردید و حکمها با هم اختلاف کردند به افقه و اعلم و اورع رجوع کنید. مستحضر باشید روایت ابن حنظله همین تگّه را با کمی تفاوت داشت و همین جا من نتیجه بگیرم که در این باب ما روایات زیادی داریم. یادتان باشد وقتی که در رسائل بخش تعادل و ترجیح را می خواندید شیخ اعظم از این روایات استفاده کرد. بعد هم در کفایه و اگر کسی خارج دیده باشد علما هم در خارج زیاد می آورند.

حتی آقای مظفر هم در اصول فقه بعضی ها را آورد.

از اینها ما معتقد هستیم چیزی بیشتر از روایت ابن حنظله استفاده نمی شود. تازه روایت ابن حنظله که حضور ذهن دارید ادامه هم می داد. این بندهای خدا از امام زیاد سؤال کردند، مثل ابن داود فقط همین یک سؤال را کرده است. ابن حنظله یادتان باشد چند سؤال کرد، به همین خاطر هم روایت داود که الان پیش ما است، آن محدودیت روایت ابن حنظله را ندارد. روایت ابن حنظله ذهن تان باشد رسید به زمان حضور امام یعنی آن قدر سؤال کرد، سؤال کرد تا این جا رسید که امام فرمودند اگر این طور است بیا پیش ما. «فأرجأ حتى تلقى امامك» دیگر آن جا باید امامت را ملاقات کنی. که گفتیم این امام هم منظور امام معصوم است و لذا روایت برای غیر عصر حضور به کار نمی آید. ولی این روایت می شود گفت این مزیت را دارد که محدود به عصر حضور نیست. مخصوصاً مناطی که امام می دهند این هم از همان روشهایی است که باید استفاده کنیم. یک مناط تعبّدی غیر قابل درکی که نیست. الان شما اگر در پزشکی یک مریضی سؤال کند من به دو پزشک رجوع کردم، دو تا حرف مختلف می زنند هر دو هم می گویند علم این را می گوید، من هم تخصص که ندارم که خودم بروم دنبالش، حرف کدام شان را بگیریم؟ می گوئیم آن که حاذق تر است، آن که دقیق تر است، آن که در حرف زدنش متدین تر است، بیشتر مواظبت می کند که دقیق حرف بزند، غیر از این است؟ و همین طور در هر رشته ای دو نفر شاخص اختلاف کنند چه کار می کنیم؟

امام هم این نسخه را پیچیدند گفتند اگر این طور شد نمی شود دست روی دست بگذارید، بالاخره باید پرونده مختومه شود، برو سراغ افقه و اورع و اعلم و اینها و حل کن. پس بنابراین این روایت محدودیت روایت ابن حنظله را هم ندارد. اما آیا از این روایت و رفقاییش (چون اینها یک تیمی هستند، دیروز گفتم نزدیک به 40 و خرده ای روایت است) می توانند راجع به گستره حکم قضایی چیزی را برای ما روشن کنند که اگر ما حجّت بر خلاف داریم ولی قاضی حکم کرده است، من محکوم علیه، من محکوم له، من ثالث مسلم از اینها چیزی استفاده نمی شود.

نکته دیروز را توجّه کنید که اینها باید در کنار هم باشد. من امروز یک نکته ای را توجّه می کردم، خود این که می گوئیم باید روایات را در کنار هم دید، این طور می گوئیم در یک نظام حلقوی باید دید، خود مدیریت به اصطلاح نظام حلقوی مهم است. مثلاً اگر یک روایتی ابهام دارد با یک روایت دیگر ابهام برطرف می شود، ولی حواس تان باشد این نظام حلقوی نباید باعث شود که اگر مثلاً یک روایتی برای زمان حضور است و یک روایتی مطلق است، مطلب هم مطلب عقلایی است محدودیت آن را بیاوریم در آن روایت.

ما یک حرفی می زنیم که این حرف مدیریت می خواهد. الان روایت ابن حنظله برای عصر حضور است، شک هم نداریم با ذیلش، اما این محدودیت می تواند اطلاق مثل روایت داود بن حصین را بزند؟ خیر، این همان قانونی است که می گویند مثبتین موجب

تقیید همدیگر نمی‌شوند، متوافقیین موجب تقیید همدیگر نمی‌شوند. یک دلیل می‌گوید «أكرم العادل» یک دلیل می‌گوید «أكرم العالم»، «أكرم العالم العادل» بله، یک دفعه قائل به مفهوم هستیم که آن حساب خودش را دارد و این‌جا نمی‌آید، اما اگر نه یک روایت اضافه دارد، یک عبارتی کمتر دارد وقتی هم دست عرف می‌دهیم اطلاق روایت را نمی‌زند، این را تأکید کردم آن حرفی که ما دیروز زدیم که ادله را باید مفسر همدیگر گرفت، چطور می‌گویند «تفسیر القرآن بالقرآن» این را در روایات هم ما باید بیاوریم «تفسیر الروایات بالروایات» یا «تفسیر القرآن بالروایات» یا «تفسیر الروایات بالقرآن» همه‌ی تراث باید در یک نظام دیده شود. اما معنایش این نیست که اگر حالا یکی اطلاق دارد، یکی محدودیت دارد، محدودیتش هم عرفاً موجب تقیید نیست، بگویم موجب تقیید می‌شود.

بنابراین به نظر ما این روایت، روایت داود بن الحصین برای هم عصر حضور به کار می‌آید و هم عصر غیبت. اما راجع به آن بحثی که ما دنبالش هستیم گستره‌شناسی، ما چیزی از آن استفاده نمی‌کنیم. من یک اشتباه لفظی هم دیروز کردم، فکر کنم دیروز گفتم این روایت مطابق نقل صدوق صحیح است، مطابق نقل شیخ طوسی موثق است، بله. این برای روایت بعدی است، من این‌جا یک اشتباه ذهن بود، روایت پایین صفحه. این روایت بر عکس است مطابق نقل صدوق موثق است، شیخ طوسی که روایت را می‌آورد که دارید «رواه الشيخ باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن الحسن بن موسی الخشاب عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن داود بن الحصین مثله» این سند صحیح است. چون سند شیخ به محمد بن علی بن محبوب همه رجال شیعه، صحیح المذهب ولی سند شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین شیخ صدوق است به داود بن الحسین برخی از رجال غیر شیعه در آن هستند، ولی چه موثق است، چه صحیح است، می‌دانید هر دو قابل عمل است. و لذا معمولاً تعبیر صحیح هم دیدید من خیلی کم تعبیر می‌کنم؛ چون بالاخره خالی از ملاحظه نیست. مثلاً داود بن الحصین واقفی شد متأسفانه، لیز خورد. ولی آقایان ادعا می‌کنند آن بخش روایاتی که از امام صادق دارد قبل از وقفش روایت کرده است، وقفی که صحیح المذهب بوده است. اما روی این‌ها نمی‌شود قسم خورد، خود آقایان هم می‌گویند ظاهراً این‌گونه است. از این جهت معمولاً ما تعبیر صحیحی نمی‌کنیم که پرهیز شود، ولی موثق است مشکلی ندارد. اجمالاً یک اصلاح کلام من هم داشته باشید.

ما دیروز گفتیم آن چهار روایت که گذشت، روایت ابن حنظله، دو تا هم روایت ابی خدیجه، یکی هم روایت اسحاق بن یعقوب بعد گفتیم در برخی از ابواب دیگر ممکن است کسی جستجو کند، این‌ها خیلی وقت می‌برد چون این‌ها برای یک باب نیست، انسان باید مدام از ذهنش کمک بگیرد، مخصوصاً کتاب‌های این مسئله که ادبیاتش تمام شده است. از این جهت من نمی‌خواهم بگویم هر چه بوده به ذهن ما رسیده است.

دو باب دیگر هم داریم که جناب شیخ حر روایاتی در آن دو باب دارد، احتمال دارد کسی از آن دو باب هم... البته دو باب داریم در هر بابی دو روایت، مجموعاً می‌شود چهار روایت. کسی احتمال بدهد که از آن روایات هم راجع به گستره‌شناسی حکم قضایی مطالب قابل استفاده دارد. من شما را در آن دو باب می‌برم و از هر کدام هم یک روایت می‌آورم. چون می‌خواهم صرفه‌جویی در وقت هم بشود، وگرنه روایات دیگر هم همین‌طور است. ببینیم آیا از این روایات هم می‌شود راجع به همین بحث گستره‌شناسی حکم قضایی چیزی استفاده کرد یا نه.

روایات دیگری که ممکن است از آن‌ها دریافتی در راستای بحث ما داشت، روایاتی است که جناب شیخ حر در دو باب با عناوین «باب أن من رضی بالیمن فحلف له» یا «فحلف له» خیلی مطمئن نیستیم که «حلف» متعدی باشد. حالا کسی که راضی می‌شود به قسم، برای او قسم خورده می‌شود «حلف» یا قسم می‌خورد منکر، «حلف» حالا این معلوم بخوانیم یا مجهول بخوانیم خیلی معطل از این جهت نشویم. «فلا دعوی له بعد الیمن و إن کانت له بینة» این عنوان می‌خواهد بگوید اگر مدعی و منکر (قانونش را می‌دانید) مدعی اقامه بی‌نه می‌کند، اگر نداشت منکر قسم می‌خورد به درخواست مدعی، حالا فرض این روایت این است دعوا شد، مدعی بی‌نه نداشت، منکر را قسم داد حالا یا خودش قسم داد یا مقام قضایی قسمش داد، اگر در دادگاه باشد، منکر هم قسم خورد بعد از یکی، دو روز، یک هفته مدعی رفت بی‌نه پیدا کرد، حالا این بی‌نه منظور دو عادل است یا بی‌نه یعنی مثلاً اماره‌ی قانونی مثل این‌که رفت سند پیدا کرد، به یک سندی دست پیدا کرد.

معمولاً در دادگاه‌های ما می‌گویند می‌تواند تجدید دعوا کند و مجدداً شکایت کند، اگر به یک اسنادی دست پیدا کند بیاورد و حتی آن 20 روزی هم که فرصت می‌دهند دوره تجدید نظر برای همین است که اگر می‌تواند مدارک جدیدی جمع کند و اگر بیاورد و

دادگاه محکمه پسند باشد، محکمه طبق این حکم می‌کند.

– «من رضی بالیمین» ولی متن این عنوان این است که اگر کسی راضی به قسم شد و برای آن قسم خوردند، دیگر نمی‌تواند مجدداً شرح دعوا کند «فلا دعوی له بعد الیمین» حتی اگر برای آن سند و پرونده باشد. این یک باب است که ذیلش دو روایت است حالا می‌خوانیم منتها الآن بحث ما این‌ها نیست، می‌دانید که این‌ها مربوط به کتاب شهادت است. اگر ان شاء الله یک زمانی کتاب قضا تمام شود، بیاییم در کتاب شهادت این بحث‌ها در آنجا می‌آید. البته با قضا مناسبت دارد، معلوم است. یک بابی داریم که باب بعدی است، آن نه بود، این ده است. «عن المدعی إذا استحلف المنکره» مدعی اگر درخواست قسم بکند از منکر، «استحلف المدعی منکره» یعنی طلب قسم بکند آن هم قسم بخورد «و لیس له أن يأخذ من ماله شیئا و کذا إذا استحلف حقه و إلا» یعنی اگر حَقِّش را دریافت نکرد، اگر درخواست قسم نکرد «فله الاقتصاص بقدر حقه» می‌تواند تقاص کند. فضلا مورد خوب این عنوان آن جایی است که مدعی طرح دعوا می‌کند، ادعایش به جایی نمی‌رسد درخواست قسم می‌کند، طرف هم قسم می‌خورد. بعد مثلاً در یک حادثه‌ای... حَقِّش هم ضایع می‌شود به حسب اعتقاد مدعی. فرض کنیم مدعی هم دروغ نمی‌گوید ولی نتوانسته ثابت کند، حکم قضایی هم شده است یا اگر بگوییم روایات مخصوص به حکم قضایی نیست، آن جایی هم که خودشان با همدیگر این کارها را بکنند روایت شامل می‌شود، دیگر حکم قضایی هم نیست. درخواست قسم کرد و ایشان هم جلوی سه، چهار نفر هم قسم خورد. بعد یک پولی، مالی از منکر آمد در اختیار مدعی قرار گرفت. آیا می‌تواند قصاص کند؟ مثال خوبش را می‌توانید مثلاً در بحث زن و شوهر بیاورید. زنی ادعا کرد که این شوهر دو سال مخارج به من نداده است، حالا ممکن است به شکایت برسد، ممکن است در خود خانواده «حکم من اهل و حکم من اهلها» ولی شوهر ادعا کرد که من دادم و هر چه... بعد هم ادعایش ثابت شد، خلاصه ادعای زن ثابت نشد. این زن هم که نفقه‌اش بر خلاف فرزند و پدر و مادر دین است، حق است، می‌تواند بگیرد. حالا اگر به جیب شوهر دسترسی پیدا کرد، می‌تواند از مال شوهر بردارد، می‌تواند قصاص کند. می‌دانید در صورتی که اختلاف نشده باشد و قسم از شوهر نگرفته باشد بعضی‌ها می‌گویند بله، بعضی می‌گویند اذن حاکم لازم است و بعضی‌ها می‌گویند اذن حاکم هم لازم نیست، فقط باید بین خودش و خدا مواظب باشد که از حَقِّش تخطی نکند، حالا آن بحث‌هایی که است.

حالا این‌جا می‌گوید حق قصاص هم ندارد. تفاوت این دو باب معلوم است در باب قبلی بحث اقتصاص نبود، بحث قصاص نبود، می‌گفت اصلاً نمی‌تواند طرح دعوا کند، نمی‌خواست پنهانی بردارد، می‌خواست طرح دعوا کند، می‌گفت نه، حق طرح دعوا ندارد. دومی می‌گوید حق بحث طرح دعوا نیست، بحث مقاص است، قصاص است، مقابل استیفای حق است از غیر طرح دعوا.

پس دو روایت در باب اول منع می‌کند از ادامه طرح دعوا، دومی منع می‌کند از قصاص. شاید این تذکر را من نمی‌دادم فرق این دو باب معلوم نمی‌شد. حالا به حسب وعده ای که با شما گذاشتیم یک روایت از باب اول من برای شما بخوانم، یک روایت از باب دوم. روایت اول این است.

– «رواه عبدالله بن ابی یعفر» من هر وقت این عبدالله بن ابی یعفر می‌آید اصلاً روحم باز می‌شود، به امام صادق می‌گوید به یک جایی رسیدم که اگر اناری را نصف کنی، بگویی نصفش حلال، نصفش حرام اصلاً نمی‌پرسم چرا. خیلی قشنگ است آدم در مقابل کسی که البته حَقِّش است نه هر درویش و مرید پرور و هر بازیگر، امام صادق، امام باقر برود در بهشت تسلیم و عبدالله از این آدم‌ها است. ظاهراً اهل قم هم است، بهشت تسلیم.

یک مطلبی من دیروز گفتم فکر کنم امروز در نماز صبح یادم آمد که راجع به اهل بیت ما دیروز خیلی چیزها گفتیم، گفتیم حتی این علم غیب و عصمت و این‌ها کفِ شخصیت این‌ها است. شخصیت این‌ها را باید از خودشان گرفت و فهم کرد، ولی یک چیزی هم امروز بگوییم، همه ی این‌ها به اذن الله است. یعنی هیچ کس، هیچ چیزی «لا باذن الله» و «لا من الله» ندارد، ما هر چه دوست داریم به اهل بیت بگوییم، حالا البته گفتند بعضی صفات را نگویند مثل رازق، خالق و چیزهایی به این شکل. چشم نمی‌گوییم اما همه این‌ها به اذن الله است و این می‌شود کمال توحید. که یک شخصیت‌های فوق العاده را آدم تصور کند ولی همه این‌ها به اذن الله باشد. قرآن دیدید راجع به عیسی وقتی می‌گوید «تُحْيِي الْمَوْتِي»، «و تُبْرِئُ الْأَكْمَهَةَ» به نظرم چهار بار می‌فرماید: «بِإِذْنِي» چهار بار نمی‌خواست، پایان کار یک بار گفته می‌شد، نه و لذا ما معتقد هستیم هر چه انسان به خداوند نزدیک‌تر می‌شود محتاج‌تر می‌شود. یعنی اولین محتاج به ذات مقدس الهی شخص پیغمبر است. چون هر کسی می‌خواهد بیشتر

فیض بگیرد هم محتاج‌تر است و هم مدیون‌تر است. هیچ کس دینش به خدای متعال به اندازه پیامبر نمی‌رسد، این هم البتّه باید کنار آن باشد تا آن وقت غلو نشود، نشود افراط، نشود خطرناک.

عبدالله بن ابی‌یغفور از امام صادق نقل می‌کند، ملاحظه می‌فرمایید «إذا رضی صاحب الحق بيمين المنکر لحقّه» کسی که منکر حقش است «المنکر لحقّه فاستخلفه» یعنی مدّعی قسم بدهد منکر را، آن هم قسم بخورد «فحلف أن لا حقّ له قبله» حقّی ندارد، «ذهب اليمين بحقّ المدّعی» می‌برد «ذهب» وقتی با «با» می‌آید می‌دانی معنای متعدّی می‌دهد، می‌برد قسم حق مدّعی را. حالا می‌برد نه یعنی واقعاً ببرد، به حسب ظاهر. به حسب ظاهر هم نه یعنی کشف خلاف بشود، خیلی حساس است این‌جا. می‌برد نه واقعاً بلکه ظاهراً. امّا ظاهراً که با کشف خلاف عقب‌نشینی نمی‌کند. لذا فرمود: «فلا دعوی له قلت و أن کانت علیه بیّنه عادله» اگر بیّنه جامع شرایط هم بیاید «قال نعم و إن أقام بعد ما استخلفه بالله» اگرچه بعد از این‌که قسم داد او را به خدا، 50 نفر «خمسين قسامه» یعنی 50 نفر با قسم، فایده‌ای ندارد. «ما کان له حقّ فأن اليمين قد أبطلت کل ما ادّعا قبله ممّا استخلفه علیه» بعد جناب صدوق این هم ادامه‌اش می‌آورد که «من حلف لكم بالله علی حق فصدقوه» قبول کنید قسمش را. «و من سألكم بالله فاعطوه» حالا این «من سألكم بالله فاعطوه» یعنی درخواست قسم کرد، شما هم بگویید قسم بخور. یا این برای کسی است که می‌گوید اگر درخواست کمک کرد. این ربطی به بحث ما ندارد، یک فقیری درخواست کمک کرد، اسم خدا را آورد، گفت تو را به خدا قسم یک چیزی به من بده، به احترام اسم خدا هم شده یک چیزی به او بدهید. بعد می‌گوید «ذهب اليمين بدعوی المدّعی و لا دعوی له». روایت هم اطلاق دارد حتّی اگر کشف خلاف قطعی هم بشود دیگر تمام است. به نظر شما این به درد کار ما می‌آید یا نمی‌آید؟ اگر

بخواهد بیاید به چه بیان، اگر نخواهد بیاید به چه بیان. این را فردا إن شاء الله.

الحمد لله رب العالمین.